

نقش مازندران در انقلاب مشروطه

(با تکیه بر شکل گیری انجمن ها و مدارس مشروطه خواه و نقش علمای مازندران در مشروطه اول)

دکتر کریم سلیمانی^۱

ضیاءالدین عمادی^۲

چکیده

یکی از مهم ترین رخ دادهای تاریخ معاصر ایران، نهضت مشروطیت است که مظهر تحولی بزرگ بوده است. از جمله دست آوردهای مهم مشروطیت، شکل گیری انجمن ها و مدارس با دیدگاه های سیاسی متفاوت بود که نقش مؤثری در تحولات سیاسی عصر مشروطه داشته اند. مازندران اگر چه در جنبش های رهایی از ظلم و استبداد، همانند تهران، رشت، اصفهان و تبریز نبود، اما به دلیل نزدیکی به تهران و رشت، از تحولات آن سامان متأثر شد و با داشتن چهره هایی همچون ملا عبدالله مازندرانی (مقیم عتبات)، شیخ کبیر ساروی، شریف العلماء، سعید العلماء، شیخ کبیر بارفروش (بابل)، و چهره های سیاسی نظیر محمد ولی خان تنکابنی (سپهسالار اعظم)، علی خان دیوسالار کجوری، احسان الله خان ساروی و ملا محمد علامه، منشاء تحولات و تأثیرات مهمی در روند شکل گیری مشروطه خواهی و نیز تأسیس انجمن ها و مدارس در منطقه گردید.

تأسیس انجمن ها و مدارس فقط مربوط به تهران نبود، در شهرستان ها نیز انجمن ها اقدام به تأسیس مدارس به سبک جدید نمودند. مازندران نیز از این امر مستثنی نبود. در شهرهای ساری، بارفروش (بابل) و تنکابن، انجمن ها و مدارس مشروطه خواهی تشکیل گردید، که در این بین، روحانیان متنفذ مازندرانی نقش اساسی داشتند. اما این حرکت دوامی نیافت، چرا که دسته بندی های مشروطه خواهی و مشروعه خواهی از یک سو، و اختلافات و کشمکش های فراوان بر سر انتخاب نماینده و تأسیس انجمن ایالتی و ولایتی در شهرهای ساری و بارفروش از سوی دیگر، باعث بی ثباتی اوضاع مازندران و سربرآوردن سرکردگان محلی بر له یا علیه مشروطیت گردید. از طرفی، با شروع استبداد صغیر و قدرت گرفتن مشروعه خواهان، برخی از روحانیان متنفذ مازندرانی تغییر رویه دادند و خواسته یا ناخواسته در مسیر استبداد محمدعلی شاهی گام برداشتند. این مقاله تلاش دارد چگونگی تشکیل، فعالیت ها و پی آمدهای انجمن ها و مدارس مشروطه خواه و مشروعه خواه، و نیز نقش روحانیان مازندران در مشروطه اول را مورد مطالعه قرار دهد.

واژگان کلیدی: جنبش مشروطه، علمای مازندران، انجمن ها و مدارس، مشروطه خواه، مشروعه خواه، عصر قاجار.

۱. استادیار رشته تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

۲. کارشناس ارشد رشته تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

مقدمه

بررسی دوره‌هایی از تاریخ معاصر ایران، به ویژه دورهٔ مشروطیت، بدون توجه به نقش و جای‌گاه مهم و تعیین‌کنندهٔ ایالت‌ها و ولایت‌ها، بررسی‌ای کامل و بی‌نقصی نیست. مواضع شهرهای کشور در قبال مشروطیت از یک سو، و عمل کرد نظام مشروطه از سوی دیگر، موجب گردید گروه‌های مختلف شهرستانی با مسائل و پدیده‌های سیاسی و اجتماعی در مقطع انقلاب و پس از آن به گونه‌ای متفاوت نسبت به قبل از مشروطه برخورد نمایند؛ بدین معنی که طبقات پایین جامعه جرئت ابراز نارضایتی از خوانین را پیدا کردند و از اولیای دولت تقاضای حق خود را داشتند.

ظهور انجمن‌ها و مدارس با دیدگاه‌های متفاوت سیاسی، و همزمانی آن با گسترش نهضت ضد استبدادی، توانست تا حدودی افکار و اندیشه‌های آزادی‌خواهی، احقاق حقوق طبیعی و اجتماعی، و نوسازی و پیشرفت را در اذهان مردم ایران جا بیندازد و زمینه ساز پرورش افکار سیاسی و مقدمه‌ای بر شکل‌گیری احزاب و گروه‌های سیاسی بعدی گردد.

مازندران نیز از تشکل انجمن‌ها و مدارس مشروطه‌خواهی استقبال کرد، چرا که انگیزه‌های مختلفی برای مردم مازندران وجود داشت تا آن‌ها را با سایر مناطق کشور در راستای عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی هم‌سو گرداند. فشارهای مالیاتی بیش از حد از سوی شاه، شاه‌زادگان و خوانین بر مردم، به هم ریختگی اوضاع کشاورزی منطقه، به دلیل واردات بی‌رویهٔ روس‌ها و بی‌توجهی حکومت به وضع اقتصادی مردم، اخذ مالیات‌های کمرگی مضاعف از بازرگانان و تجار مازندرانی در مقایسه با تجار ارمنی و روسی، هم‌چنین، بیماری‌ها و بلایای طبیعی، از جمله شیوع بیماری وبا و وقوع زلزله، باعث شد مردم مازندران برای رسیدن به حقوق از دست‌رفتهٔ خود در گام اول و در سرآغاز جنبش مشروطه‌خواهی، قدم‌های مؤثری بردارند. شورش مردم مازندران علیه استبداد شاه‌زادگان و خوانین، تأسیس انجمن‌ها و مدارس مشروطه‌خواه، حضور و نقش علمای مشروطه‌خواه در بیداری مردم و اعلام اینکه به دولت مستبد مالیات نمی‌پردازند، نمونه‌هایی از این دست است.

اما انگیزه نگارنده از نوشتن این مقاله پاسخ بدین پرسش بود که علمای مازنדרان تا چه میزان از مشروطه آگاهی داشتند و توانستند مردم را با خواسته‌های خود همراه سازند و نیز بنیان انجمن‌ها و مدارس مشروطه‌خواه و مشروعه‌خواه چه میزان در موفقیت یا عدم موفقیت مشروطیت در منطقه مازنדרان نقش داشت و نقش خوانین مازنדרان در امر بازدارندگی از روند مشروطیت در منطقه تا چه میزان مؤثر بوده است؟

با هم فکری و هم دلی مسالمت‌آمیز دولت مشروطه و علما با مردم، زمینه رشد عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی در مشروطه ایرانی پدیدار گشت و موجب آگاهی بخشی به مردم گردید؛ اما به تدریج با ضعف ساختار سیاسی و دینی، ناکامی نظام پارلمانی در اداره کشور، تحریکات و دسیسه‌های خارجی، به خصوص روس و انگلیس در داخل کشور، شکل‌گیری احزاب سیاسی مختلف و انشقاق در بین صفوف علمای دین و بروز اختلاف برسر مشروطه‌خواهی و مشروعه‌خواهی، جریان رو به جلو مشروطیت رو به کندی نهاد، تاحدی که باعث قدرت گرفتن دوباره استبداد و سلطه خوانین شد و از فعالیت مؤثر انجمن‌ها و مدارس مشروطه‌خواه در مرکز و به تبع آن در شهرستان‌ها، از جمله مازنדרان، کاسته گردید.

۱. تأسیس انجمن‌ها و مدارس در مازنדרان و نقش آن‌ها در چالش‌های مشروطه‌خواهی و مشروعه‌خواهی

در دوره مظفرالدین شاه، به تبع شکل‌گیری انجمن معارف که مرکب از امنای اصلاح‌طلب و روحانیان روشن بین بود، تأسیس مدارس نیز رونق گرفت. اصلاح‌طلبان و مشروطه‌خواهان ایران عموماً جهل و بی‌سوادی را از جمله مهم‌ترین علل عقب‌ماندگی کشور می‌دانستند و معتقد بودند با از میان برداشتن این مشکل، مانع بزرگی از مقابل راه پیشرفت جامعه برداشته خواهد شد.

در این دوره تأسیس مدارس و آموزش کودکان و بزرگسالان به صورت نوعی وظیفه انسانی و اجتماعی تلقی گردید؛ به طوری که روزنامه مجلس در سر مقاله خود به مناسبت آغاز سال خورشیدی تحت عنوان «وقایع ایران در سال گذشته» به موضوع تأسیس انجمن و

مدارس پرداخته و چنین نوشته است: «یکی از خدمات عمده این مجامع دایر ساختن مدارس ابتدایی است. چند انجمن سراغ داریم که اعضای آن از جیب خود مصارف مدرسه را اداره می‌نمایند؛ خداوند همه را توفیق کرامت فرماید . . .» (روزنامه مجلس، س ۲، ش ۷۹: ۴).

تأسیس مدارس توسط انجمن‌های آزاد فقط مربوط به تهران نبود؛ در شهرستان‌ها نیز انجمن‌ها اقدام به تأسیس مدارس به سبک نو نمودند. در سال ۱۳۲۵ ه.ق/ ۱۲۸۶ ش، گروهی از مشروطه‌خواهان با هدایت علی دیوسالار (سالار فاتح) انجمنی را در ساری برپا ساختند و سید حسن مقدس را به ریاست آن انتخاب کردند. آن‌ها پس از تعمیر و پاک‌سازی عمارت نو باغ شاه، مدرسه حقیقت را در آن برپا نمودند و نزدیک به یک صد نفر از فرزندان اشراف و تعدادی از اطفال یتیم را مجانی پذیرش کردند. برای نخستین بار درس‌های فارسی، فرانسه، حساب، جغرافیا و عربی را در برنامه کلاسی منظور نمودند. بعد از فراغت از تحصیل، بعد از ظهرها در خیابان باغ شاه، مراسم رژه، موسیقی و نمایش اجرا می‌کردند و در اجتماع مردم، روزنامه‌های *حبل المتین*، *مساوات* و *صور اسرافیل* را با صدای بلند می‌خواندند تا از ظلم و ستم حکومت قاجار پرده بردارند (علی دیوسالار، بی تا: ۲۹).

اعضای صاحب نام انجمن حقیقت که در پیش‌برد اهداف مدرسه حقیقت نقش فعالی داشتند، احسان الله خان، قاسم خان هژیر خاقان عبدالملکی زاغمرزی، ابوالقاسم خان سعید حضور، محمدعلی مشیرالتجار تبریزی، ابوالفتح میرزا رئیس تلگراف خانه استرآباد، میرزا عبد الکریم خان منشی اداره کمرگ بار فروش و رئیس پست‌خانه ساری تشکیل می‌دادند (همان: ۳۰-۲۹).

شروع فعالیت انجمن و مدرسه حقیقت با حکمرانی امیراصلان خان نظام السلطان نوری در مازندران همراه بود. او که نوه میرزا آقاخان نوری (متهم به قتل امیرکبیر) بود، برعکس پدر بزرگ خود، مشروطه‌طلب و دشمن عین‌الدوله به شمار می‌آمد و با مشروطه‌خواهان مراوداتی داشت (همان جا).

انجمن دیگری نیز در دارالحکومه مازندران (ساری) با هدف حمایت از مشروطه‌خواهان مازندران تشکیل گردید. این انجمن با نام سعادت در ۱۳۲۵ ه.ق/ ۱۲۸۶ ش، به همت شیخ غلامعلی مجتهد و همکاری (شیخ) علی بهروزی برپا شد. سخن‌رانی اعضای انجمن در

امام‌زاده یحیی‌ای ساری به منظور آگاهی دادن به مردم از حوادث و جریان‌ات جنبش مشروطه خواهی، که گاه جمعیت آن را بیش از هزار نفر نوشته اند، می‌توان از مؤثرترین و مهم‌ترین اقدامات این انجمن قلم داد کرد (همان: ۳۲).

در بار فروش (بابل)، مدرسه اعظامیه به همت آقا حسین بادکوبه‌ای، ملامحمدجان علامه، حاج محمد تقی شاهرودی، میرزا عبدالغنی و محمدعلی معین‌التجار بر پا گردید. این اعضا جملگی آزادی‌خواه و مشروطه‌طلب بودند (ندای وطن، س ۲، ش ۲۰۵: ۳-۲).

ملامحمد جان علامه از مهم‌ترین اعضای جامع آدمیت بود که در امر تعلیم و تربیت و بیداری مردم نقش بسزایی داشت. بودجه مدرسه از طریق کمک‌های مالی برخی از فرهنگ دوستان و مشروطه‌خواهان تأمین می‌شد. از دیگر مدارس بار فروش که در امر تعلیم و تربیت به سبک نو فعالیت داشتند، نوریه، سعادت و بار فروش بودند، که زیر نظر انجمن‌های مشروطه‌خواه، نظیر مجاهدین، سعادت و بار فروش، در گسترش آگاهی دادن به مردم نقش ارزنده‌ای ایفا کردند (حبیب‌المتین، س ۱، ش ۱۲۱، شعبان ۱۳۲۵: ۲؛ روزنامه تربیت، س ۹، ش ۴۱۱: ۴-۳).

در ساری مدارس دیگری، هم‌چون سالاریه، تأییدیه و نصرت احمدیه، به همت مشروطه‌خواهان تأسیس گردید. لطفعلی خان سردار جلیل (کلبادی) هزینه چهل نفر از اطفال بی‌بضاعت مدرسه را پرداخت می‌کرد، اما چند ماه بعد از تأسیس (۱۳۲۴ ه.ق)، سردار جلیل از پرداخت هزینه‌های تعهدی سرپاز زد و مدرسه منحل گردید، شاگردان و معلمان مدرسه به انجمن حقیقت پناه بردند و به عضویت مدرسه حقیقت درآمدند (علی دیوسالار، همان: ۲۸؛ روزنامه تربیت، س ۹، ش ۴۰۸: ۴).

تنکابن وضعیت متفاوتی داشت؛ حاکم وقت آن، امیر اسعد تنکابنی، از تأسیس انجمن و انتخابات جلوگیری کرد و خطاب به مشروطه‌طلبان گفت: «ولایت محال‌ثلاثه جدا از دیگر ولایات ایران است و تنکابن دارای حکومتی مستقل است و این‌جا مشروطه بر نمی‌دارد» (ایرج رودگر کیا‌دار، ۱۳۲۴: ۱۵۷).

در پی اعتراضات مردمی و آزار و اذیت حاکم نسبت به مردم، تلگرام‌هایی به مجلس زده شد و موضوع در جلسه علنی مجلس مطرح گردید. در شرح مذاکرات روز نهم ذی‌حجه،

در این مورد آمده است: «شرح واقعه این است که جماعتی از علما و طلاب و سایر اهالی تنکابن اجماع نموده در مجلس و به اولیای ملت و دولت متظلم شده‌اند که امیراسعد، شیخ محمد نامی از علمای تنکابن را به جریمه این که به موجب احکام صدارت عظمی و علمای اعلام در خصوص انتخاب وکلای آنجا اقدامات کرده و از حکومت اقدام و جدّ در این خصوص را درخواست نموده، چوب زده و توهین نموده و جمعی دیگر از محترمین آنجا را نیز چوب زده و بعضی را ریش بریده و توهین کرده است» (روزنامه مجلس، س ۱، ش ۱۰، ۳۳ ذی حجه ۱۳۲۴ ه. ق؛ سازمان اسناد ملی ایران، ۱۸۶۶، ۲۹۳۰/۱۲۵/۳ ب/۱/ سند ش ۱۲۶).

این در شرایطی بود که پس از فوت مظفرالدین شاه و آغاز سلطنت محمدعلی شاه، به زودی آشکار گردید که پادشاه روی خوشی با اساس مشروطه ندارد و درصدد اعاده وضعیت سابق است. مخالفان مشروطیت در وجود شاه و دربار، نقطه امید و اتکایی برای خود ملاحظه نمودند. از طرفی، مجلس مشروطه با قدرت تمام به کار خود ادامه می داد و روز به روز منزلت و اعتبارش افزایش می یافت. روزنامه‌های آزاد، انجمن‌های ایالتی و ولایتی و نیز انجمن‌های آزاد، به شکل وسیعی در میان مردم جا افتاده و موجبات اعتلای نهضت ضد استبدادی ایران را فراهم کرده بودند (هاشم محیط مافی، ۱۳۶۳: ۲۱۶).

مازندران نیز، با وجود اعیان، شاهزادگان و روحانیان که با طلوع مشروطیت، موقعیت و منافع خود را در خطر می دیدند، به طیف مخالفان مشروطه پیوستند و از طریق انجمن‌های ضد مشروطه درصدد حفظ موقعیت خود برآمدند. انجمن‌های اسلامی در شهرهای مازندران (ساری، تنکابن، بارفروش) با هدف تبلیغ اندیشه مشروطه مشروعه، خواسته یا ناخواسته در راستای منافع شاهزادگان و خوانین منطقه تشکیل گردیدند (حبیل‌المتین، س ۲، ش ۳۱: ۳).

انجمن اسلامی ساری به وسیله شیخ غلامعلی مجتهد، آقا شیخ محمدخان و سلطان الذاکرین، در ۲۹ ربیع الاول ۱۳۲۶ ه. ق/ اواخر ۱۲۸۶ ش، تأسیس شد که بیشترین اعضای آن را تجار ساری تشکیل داده بودند (همان، س ۲، ش ۳۱: ۲). پیدایش این انجمن و حمایت برخی از روحانیان، دولتیان و زورمندان محلی از آن را می توان نوعی واکنش به اقدامات ترقی خواهانه انجمن‌ها و مدارس مشروطه خواه در سراسر کشور دانست.

در حالی که محمدعلی‌شاه بر مسند قدرت تکیه زد و نهال تازه روییده دموکراسی و رهبران مشروطه و نمایندگان مجلس را مورد هدف نیت شوم خود قرار داد و درصدد از بین بردن مشروطه برآمد، مشروطه‌خواهان مازندران به حمایت از دولت مشروطه و مجلس پرداختند و به ندای آزادی‌خواهان پاسخ مثبت دادند.

تلگراف انجمن حقیقت ساری در ۱۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ ه. ق. ۲/ دی ماه ۱۲۸۶ ش، به وکلای مجلس شورای ملی، دلیلی بر این مدعاست: «تلگراف مبارک حجج اسلام که حاکی از مخالفت سلطنت بود، زیارت [شد]. امیدواریم مستبدین به آرزوی خود نائل نشوند؛ در حفظ امنیت و آسایش ملت به هر نحو باشد، مالأً و جاناً حتی‌المقدور حاضریم. با ثبات قدم در اوامر مطاعه فرمان برداریم. احسان الله خان، ابوالقاسم خان سعید حضور، محمود ساعت ساز و... انجمن حقیقت» (محمد مهدی شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۱۵۱).

اقدامات انجمن مزبور با مخالفت‌های شدید از سوی برخی از روحانیان و دولتیان و سایر زورمندان محلی رو به رو گردید. در روزنامه *حبل‌المتین*، تلگرافی به امضای مدیر و شاگردان مدرسه حقیقت به چاپ رسیده است که طی آن خبر از هجوم به مدرسه داده شده است: «حضور مبارک وکلای محترم دارالشورای ملی دامت تأییداتهم؛ شرح بی‌حاکم نایب‌الحکومه مستبد، صرف اشرار در دیوان‌خانه مجتمع، امنیت مرتفع، دیروز به مدرسه ماها هجوم آورده، تابلو را کنده، یکی از بچه‌های شاه‌زاده‌های منسوب نایب‌الحکومه [گردیده]، وارد اتاق درس با معلمین و مدیرکل دست‌آویز شده، مدرسه را تعطیل کردند. ما معلمین و هفتاد نفر از اطفال بی‌گناه چه تقصیر کرده‌ایم؟ اسماعیل مدیر و شاگردان مدرسه حقیقت، سید محمد ولده، خطیب محمود، حسن ابن انتظام و...» (*حبل‌المتین*، س ۲، ش ۳۱: ۲).

مقاومت مشروطه‌خواهان در مازندران با واکنش تند مشروطه‌خواهان مواجه شد و به شیوه‌های مختلف در تضعیف انجمن‌ها و مدارس مشروطه‌خواه برآمدند؛ انتساب دادن آن‌ها به بابی و بهایی، هجوم به مدارس مشروطه‌خواه، برخورد فیزیکی و تخریب اموال، از جمله اقدامات انجمن‌های اسلامی در شهرهای مازندران بوده است. محافل مشروطه‌خواه تبلیغات شدیدی علیه انجمن‌های مشروطه‌خواه به راه انداختند و اقدامات آن‌ها را کفر آمیز و خارج از دین و مذهب معرفی می‌نمودند: «کم‌کم درصدد بهانه‌جویی برآمده، اولاً تمام

مشروطه خواهان را بهایی و بابی و بساط مشروطیت را بساط کفر و تماشای و نمایش های عملی را یک نوع نمایش کفر به خرج عامه می دانستند...» (دیوسالار، بی تا: ۳۰). ظاهراً مخالفت گروه های مشروطه خواه علیه انجمن حقیقت و سایر انجمن های مشروطه خواه، تنها جنبه سیاسی نداشته است، بلکه شکاف عمیق فرهنگی نیز که میان متجددان و سنت گرایان وجود داشت، بروز می یافت: «روز به روز در عیب جویی ما بلوف کرده و صحبت های مغرضانه توجیهات می نمودند» (همان جا). به نظر علی دیوسالار «آن ها پس از اطمینان کامل از ضدیت محمدعلی شاه نسبت به مجلس و مشروطه، دست به چنین کارهایی زدند» (همان: ۳۱-۳۰).

او در توصیف انجمن اسلامی می نویسد: «حال انجمن اسلامی آن عصر، در هر کجا که تأسیس می شد، معلوم بود. مسلمانی را در انحصار انجمن خود قرار داده، باقی را کافر مطلق و بی دین و بهایی می دانستند. چه انجمن اسلامی تبریز و طهران و خراسان و غیره، همین قسم شهرت کرده بودند. تأسیس کلیه آن انجمن ها بر ضد مجلس و مشروطه بود و همه خرابی ها و قتالی ها از آن ها نسبت به مسلمانان به ظهور رسیده، در هیچ جا از قتل و نهب و حرق هم نژاد و هم آیین خود سرمویی فروگذار نبودند» (همان: ۳۰).

۲. نقش علمای مازندران در مشروطه اول

علمای دین، از جمله مهم ترین گروه های اجتماعی ایران بودند که در رویارویی با مشروطیت و چالش میان سنت و تجدد، از خود واکنش های مختلفی نشان دادند. حکومت قاجار از یک سو برای کسب مشروعیت دینی و مقبولیت اجتماعی، نیاز به حمایت روحانیت داشت، و از سوی دیگر سعی می کرد به نوعی با گسترش نفوذ و اختیارات آن ها در جامعه مقابله کند. در مقابل، روحانیت هم به دو شیوه عمل کرد: عده ای آخوند درباری و روحانی نما که به خیل شعرا و ادبای مداح پیوسته بودند، ثناگوی شاهان قاجار شدند، اما بخش اعظم روحانیان و وعاظ، که ایمان خالصی داشتند، خود را وقف خلق کردند و از هر امکانی برای افشای استبداد، بهره جستند (ملک زاده، ۱۳۶۳: ۱۴۳-۱۴۲).

تا زمانی که وحدت نظر در جنبش مشروطه خواهی در بین رهبران دینی وجود داشت، روند حرکت مبارزه علیه استبداد، یکپارچه و منسجم بود؛ چنان که اکثر علما و روحانیان مازندران در مشروطه اول گام های مؤثری در پیش برد اهداف مشروطه در

مازندران برداشتند. آنان در شکل‌گیری انجمن‌ها و مدارس مشروطه‌خواهی، نظیر مدرسه حقیقت، انجمن سعادت و مدرسه اعظامیه، دخیل بودند. شیخ غلامعلی مجتهد ساروی، شیخ علی بهروزی، ملامحمد علامه بار فروش، سیدحسین مقدس، شیخ‌کبیر ساروی و شریف‌العلماء، شیخ‌محمد ساروی، شیخ غلامعلی بارفروش، از جمله روحانیان با نفوذی بودند که در ابتدای جنبش مشروطه‌خواهی در بیداری مردم مازندران نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند (همان: ۵۶-۵۱).

این در حالی بود که شدت اختلاف میان مشروطه‌خواهان و طرف‌داران شیخ فضل‌الله نوری در ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ ه.ق/ ۱۲۸۶ ش، منجر به نزاع و درگیری در میدان توپخانه تهران شد؛ شیخ فضل‌الله نوری مشروطه را حرام اعلام کرد و برای جلب حمایت مردم و روحانیان، به تمام ولایات تلگراف زد. جواب تلگراف اکثر علمای مازندران به شیخ فضل‌الله نوری، منفی بود. آنان عنوان کردند: «ماها تمامی اهالی حامی مشروطه و مجلس شورای ملی هستیم. هرکس خلاف مشروطه عمل کند، او را همراهی نمی‌کنیم. خداوند مشروطه را به ما کرامت کرده و به این آسانی آن را از دست نمی‌دهیم» (تفرش حسینی، ۱۳۸۶: ۵۷-۵۶).

مردم مازندران به تبعیت از روحانیان مشروطه‌خواه، طی تلگرافی جداگانه اعلام کردند که به دولت مستبد، مالیات نمی‌پردازند. حتی وقتی سواره‌های امیر بهادر به منظور اخذ مالیات به آمل روانه شدند، مردم مقاومت کردند و مانع ورود آن‌ها به شهر شدند و برخی را نیز توقیف کردند (همان: ۸۲).

همراهی اکثر روحانیان پر نفوذ مازندران با مشروطه‌خواهان، تا قبل از به توپ بسته شدن مجلس و استقرار استبداد صغیر از سوی محمدعلی‌شاه، روندی کاملاً مطلوب داشت، اما با شروع استبداد صغیر، که به قلع و قمع مشروطه‌خواهان انجامید؛ هم‌چنین، تأثیرپذیری از اندیشه‌های شیخ فضل‌الله نوری و سوء استفاده خوانین و مشروعه‌خواهان در ایجاد رعب و وحشت در دل مردم، دیدگاه علمای مازندران را در حرکت مشروطه‌خواهی کم‌رنگ کرد؛ تا جایی که حتی به مخالفت شدید با مشروطه‌خواهان انجامید؛ که در مبحث استبداد صغیر به آن اشاره خواهد شد.

۳. اوضاع مازندران در فاصله سال های ۱۲۸۷ تا ۱۲۸۹ ش / ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۹ ه. ق

(با تکیه بر دوره دوم و سوم حکم رانی ظهیرالدوله در مازندران)

در ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۶ ه. ق / ۱۲ تیرماه ۱۲۸۷ ش، علی خان ظهیرالدوله برای بار دوم به حکم رانی مازندران منصوب گردید؛ در حالی که محمدعلی شاه بر مسند قدرت قرار داشت، و مشیرالسلطنه رئیس الوزراء (افشار، ۱۳۶۷: ۳۸۳) محسوب می شد، و فرماندهی قشون مازندران بر عهده اسماعیل خان سوادکوهی بود (محمد ترکمان، ۱۳۸۷: ۳۳-۳۱).

به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی توسط مستبدین تهران و غارت شدن خانه ظهیرالدوله و انجمن اخوت تهران، او را که تازه به مازندران رسیده بود، به کناره گیری از حکومت مازندران واداشت. وی طی تلگرافی به تهران اعلام کرد: «خانه حاکمی را که در تهران خراب و زن و بچه اش را سرگردان کنند، مردم چگونه به حکومت او اعتنا خواهند کرد» (افشار، همان: ۳۸۷-۳۸۶).

ظهیرالدوله چنان دل مرده شده بود که از محمدعلی شاه اجازه خواست از ایران به مصر و یا به قفقاز مهاجرت کند. وی دیگر دوست نداشت در مازندران حکومت کند. از سوی دیگر، قوام الدوله و شیخ فضل الله نوری با او به مخالفت برخاستند و درصدد براندازی وی از حکومت مازندران برآمدند. ظهیرالدوله در تلگرافی (مورخ سیزدهم ذی قعدة ۱۳۲۶ ه. ق / ۱۲۸۷ ش) به صدراعظم مشیرالسلطنه گله مند شد، از این که علی رغم وجود یک قشون چهار هزار نفری در مازندران، نتوانسته ده سوار از فرمانده قشون به منظور گردآوری مالیات دریافت کند (همان: ۴۰۴-۴۰۲)؛ اما تلگراف بعدی وی، حکایت از بی توجهی دولت به شکایت داشت (همان: ۴۰۵-۴۰۴). در نهایت، ظهیرالدوله در آخر ذی حجة ۱۳۲۶ ه. ق / ۱۲۸۷ ش، طی تلگرافی از سوی صدراعظم مشیرالدوله به تهران احضار گردید. او در هنگام حرکت، نیابت حکومت مازندران را به اسماعیل خان امیر مؤید داد و انتظام الدوله را رئیس قشون و نصیرالملک را مدیر مالیه کرد (همان: ۴۰۵).

این در حالی بود که لطف الله خان صدق السلطنه (در دهم جمادی الثانی ۱۳۲۷ ه. ق / ۱۲۸۸ ش) با فشنگ و تفنگ، دو عراده توپ و دویست سوار بختیاری به مازندران اعزام گردید (کلانتری باغمیشه، ۱۳۷۷: ۳۱۸) تا شاید بتواند جنبش مشروطه خواهی را در این منطقه

محو گرداند. ولی حکومت وی چندان داومی نداشت، چرا که وی توسط سوارهای میرزا محمدخان لاریجانی اعظام الدوله از مازندران اخراج شد (کرمانی: ص ۴۷۲).

بعد از صدق السلطنه، حکومت مازندران به حاجی میرزا تقی‌خان مجدالملک سینکی رسید. به نقل از *روزنامه خاطرات ملیجک* در گزارش وقایع روز سه شنبه ششم ذی‌حجه ۱۳۲۷ ه. ق/ ۱۲۸۸ ش، حادثه‌ای رخ داد که بر روابط سیاسی ایران و روس تأثیر گذاشت. واقعه از این قرار بود که قتل یک مباشر محلی - کارگزار صنایع الدوله، وزیر علوم وقت - به دست ساولایف روسی در روستای سمسکنده ساری، شهر را به هم زد. با آن که وکیل ساری در مجلس شورای ملی، سید عباس شریف‌العلمای خاوری و گروهی از سردمداران شهر، سعی کردند اختیار مردم را در دست گیرند، مؤثر واقع نشد. مردم شورش کردند، ساولایف به دار آویخته شد و به همراه او یک نفر ارمنی به نام آوک نیز به طرز وحشتناکی با ضربه چوب و سنگ جان سپرد (حسین قلی مقصود لو (وکیل الدوله)، ۱۳۶۲: ۵۹۳؛ سازمان اسناد ملی ایران ۲۹۰۰۴۷۰۷/ محل در آرشیو ۷۲۴ غ ۴ ب آ ۱/ سند ش ۱۱۶، ۱۳۲۸ ه. ق: ۳).

سفارت روسیه مراتب را به دربار تزار تلگراف کرد و ایزولسکی وزیر خارجه وقت روسیه به شدت خود از سفیر خواست که مجدالملک حاکم ساری باید تنبیه و از حکومت مازندران برکنار گردد. سایرین هم باید تنبیه شوند. به دولت ایران اخطار شد که اگر روسیه را در این امر راضی نکنند، روسیه از هیچ کار قاطعی فروگذار نخواهد کرد (منزوی، ۱۳۶۸: ۱۳۲-۱۵۵؛ همچنین حاجی میرزا عبدالرئوف، میرزا سراج الدین، *سفرنامه تحف بخارا*، ۱۳۶۹: ۳۶۷-۳۶۵). در کم‌تر از بیست روز حاکم ساری برکنار و معاونش نظام‌السلطنه، جانشین او گردید. انجمن شهر به صورت دسته جمعی از کنسول روس پوزش خواستند و هزینه تحقیقات را هم که ۴۶۰۰ (چهار هزار و شش صد تومان) اعلام کرده بودند، پرداخت نمودند (همان: ۱۵۴؛ سند ۲۶-۲۸-۲۷ سازمان اسناد ملی ایران).

بعد از این حادثه، نظام‌السلطان نوری به حکومت مازندران منصوب شد؛ اما شرایطی در این دوران بر مازندران گذشت که زمینه‌ساز حکومت سوم ظهیرالدوله در مازندران گردید. اسماعیل خان امیر مؤید سوادکوهی که پس از فتح تهران از ریاست قشون مازندران عزل

شده بود، مدتی در سوادکوه مشغول تجهیز خود و جمع آوری سوار بود (محمد ترکمان، همان: ۴۴-۴۳؛ روزنامه مجلس، س ۲، ش ۴، ۲۵ شعبان ۱۳۲۸ ه.ق: ۳).

میرزا محمدخان امیرمکرم لاریجانی نیز که پس از فتح تهران در پایتخت تحت نظر بود، در مدت توقیف در خفا مشغول تهیه سلاح و فشنگ بود. او پس از واقعه پارک اتابک سلاح برداشت و با هم راهانش به لاریجان رفت (روزنامه مجلس، س ۴، ش ۱۰: ۳). جعفر قلی خان اصانلو ملقب به رشید السلطان رئیس ایل اصانلو، در خوار و ورامین نیز، به دلیل نزاع بر سر املاک خوار با آقا رضاخان که از خویشانش بود و مخالفت اداره خالصجات با او، با یک اردوی دولتی که در شعبان ۱۳۲۸ ه.ق به فرماندهی معین همایون برضد او گسیل شده بود درگیر شد، و در نتیجه او با عیال و اولاد خود به فیروزکوه رفت. وقتی معین همایون به فیروزکوه رسید (دولت آبادی، ۱۳۶۲: ۹۸-۹۷)، رشید السلطان به مراد خان باوند و اسماعیل خان باوند پناهنده شد. چون معین همایون یارای مقابله با آن را نداشت، به تهران بازگشت. دولت، نظام السلطان را به مازندران فرستاد و به محض ورود او، بعضی از سرکردگان مازندران، از جمله سالار مکرم کلبادی (سردار جلیل)، به خدمت او شتافتند (افشار، فرهنگ ایران زمین). با توجه به کشمکش ها و درگیری های پیش آمده، به تدریج بین مراد خان، امیر مکرم لاریجانی، اسماعیل خان سوادکوهی و رشید السلطان مراوداتی سری به وجود آمد و پس از مدتی این سرکردگان بر ضد دولت مرکزی باهم متحد شدند (روزنامه مجلس، س ۴، ش ۱۰: ۳؛ ادوارد براون، ۱۳۳۷: ۶۴).

امیرمکرم لاریجانی، مهدی سلطان لاریجانی را به عنوان نایب‌الحکومه آمل تعیین نمود و مهدی سلطان هم، نصرالله خان نایب‌الحکومه آمل را که منصوب نظام السلطان بود، از شهر اخراج کرد و مشروطه خواهان شهر را به زندان انداخت. نظام السلطان هم راه گروهی از صاحب منصبان و وکلای انجمن ولایتی برای جلوگیری از شورش ها به بارفروش رفت. مذاکراتی بین اسماعیل خان سوادکوهی و نظام السلطان صورت گرفت. در نتیجه، اسماعیل خان از گروه مخالف جدا شد و از اولیای دولت پیام عفو برای او مخابره گردید (روزنامه مجلس، س ۴، ش ۱۷: ۳).

میرزا محمدخان امیرمکرم با همراهی مرادخان، رشید السلطان و ابوتراب بند پی ای، پس از جمع آوری سلاح و نیرو، از لاریجان خارج شدند و در هفت فرسخی تهران اردو زدند؛ آن‌ها برای تأمین آذوقه و هم‌چنین به سختی انداختن تهران، از تردد تجار و حمل برنج جلوگیری می‌کردند (روزنامه مجلس، س ۴، ش ۱۴: ۲-۳).

امیراعظم حاکم شاهرود از طرف مرکز مأمور دفع فتنه مازندران شد. او یاغیان را تا لاریجان به عقب راند و اموال امیر مکرم را غارت کرد. پس از این ماجرا، اسماعیل‌خان سوادکوهی که متحدان قبلی خود را در خطر دید، به بارفروش رفت و نظام‌السلطان را توقیف کرد و به سوادکوه فرستاد و خود با عده‌ای از افرادش به سمت لاریجان حرکت کرد (محمدترکمان، همان: ۴۴). امیر مکرم پس از شکست از امیراعظم، به سمت بارفروش (بابل) روانه شد تا در خانه نماینده تجاری روس پناهنده شود. در مسیر راه با اسماعیل‌خان سوادکوهی و پسرانش، سهم‌الممالک و هژیرسلطان، بر خورد کرد که با سواران و تجهیزات کامل برای مساعدت او می‌آمدند. در نتیجه، امیرمکرم با نقشه‌ای که اسماعیل‌خان سوادکوهی طرح کرده بود، آماده جنگ با امیراعظم گردید. در همین زمان امیراعظم از لاریجان روانه آمل شد و در مرز بین آمل و لاریجان جنگ درگرفت. نتیجه جنگ به کشته شدن امامقلی‌خان، یکی از سران بختیاری، و شکست و عقب‌نشینی امیراعظم انجامید. ناکارآمدی نظام‌السلطان نوری در مازندران موجب عزل وی از حکومت مازندران شد. او به تهران بازگشت و در ۱۱ شوال ۱۳۲۸ ه.ق / ۱۲۸۹ ش، ظهیرالدوله برای بار سوم به عنوان حکمران مازندران منصوب و اعزام شد (دولت آبادی، همان: ۱۰۲؛ روزنامه ایران نو، ش ۱۲: ۳؛ اسماعیل مهجوری، ۱۳۴۵: ۲۶۳-۲۵۹).

ورود ظهیرالدوله به مازندران در دوره ریاست‌الوزاری مستوفی‌الممالک انجام گرفت. عین‌الدوله وزیر داخله، ظهیرالدوله را به حکومت مازندران منصوب کرد و سپه‌دار اعظم به امیر مکرم لاریجانی، امیر مؤید سوادکوهی، علما و اهالی مازندران، تلگراف کرد و ضمن معرفی ظهیرالدوله به عنوان حاکم مازندران، اظهار امیدواری نمود که اتفاقات پیش‌آمده در مازندران با حسن تدبیر حاکم حل و فصل گردد. ظهیرالدوله از اعظام‌السلطنه خواست تا رسیدن او به مازندران امور جاری را حل و فصل کند و به انجمن ولایتی تلگراف کرد که

نهایت همکاری را با عظام السلطنه داشته باشند (افشار، ۱۳۸۴: ۱۳-۵)؛ اما علت آنکه ظهیرالدوله از طرف مرکز به عنوان حکمران مازندران در این شرایط بحرانی انتخاب شد، برمی گردد به اینکه او دوبار در آنجا حکومت کرده بود و خوانین و صاحب‌منصبان مازندران را به خوبی می‌شناخت؛ وجود یک حاکم کارآمد می‌توانست تا حدودی رقابت‌ها و درگیری‌های منطقه را کاهش دهد. از طرفی، امیراعظم حاکم شاهرود که مأمور بود مخالفان حکومت مشروطه را سر جای خود بنشانند، از آن‌ها شکست خورده و ظهیرالدوله برای مذاکره با یاغیان انتخاب شده بود.

پس از مدتی که از حکومت ظهیرالدوله در مازندران گذشت، عین‌الدوله طی تلگرافی به او اظهار داشت: مطابق گزارش‌های سمنان و فیروزکوه، سواره‌های اسماعیل‌خان و بستگان رشیدالسلطان و پسرمرادخان در دهات فیروزکوه و سمنان دست به بعضی اقدامات سوء می‌زنند و مبادرت به اخذ مالیات می‌نمایند. ظهیرالدوله در پاسخ تأکید کرد که امیرمکرم، اسماعیل‌خان و رشیدالسلطان و سایر صاحب‌منصبان به نزد وی آمدند و اظهار همراهی کردند و نیز تقاضا دارند که شاهزاده عین‌الدوله به خواسته‌های آن‌ها جامه عمل ببوشاند. او همچنین امنیت کل مازندران را تا گردنه امامزاده هاشم و تا آخر خاک سوادکوه به منظور حمل مراسلات پستی، به اطلاع وزیر پست و تلگراف رسانید (همان: ۳۵-۳۲؛ سازمان اسناد ملی ایران، ۲۹۳۰۰۲۵۷۸ / محل در آرشیو ۷۱۰ ظ ۵ ب آ ۱ / سند ش ۳).

ظهیرالدوله در حمایت از اهالی مازندران، به خصوص علما و سران و سرکردگان، طی تلگرافی به عین‌الدوله، درخواست آن‌ها را این‌گونه مطرح کرد، که اولاً کلیه مازندران متعلق به خودشان می‌باشد، در این صورت فرمان‌بردار اولیای دولت‌اند؛ ثانیاً اطمینان داشته باشند که هیچ‌وقت بدون تحقیق، اغراض شخصی، خساراتی بر آن‌ها وارد نشود (همان: ۵۴). در این خصوص، ابراهیم صفایی از اعضای مجلس شورای ملی براین عقیده بود که تقاضای سران مازندران باعث جدایی مازندران از تهران و عراق عجم خواهد شد؛ ولی ظهیرالدوله از پیش‌نهاد اهالی مازندران حمایت کرد و در نهایت ابراهیم خان صفایی اظهار داشت: چون رأی ظهیرالدوله این است که مأموران دولتی از اهالی مازندران باشند، من تعهد می‌کنم که یک نفر مأمور از مرکز، بدون اجازه او [ظهیرالدوله]، به مازندران نیاید (همان: ۱۰۹-۱۰۶).

از دیگر اقداماتی که ظهیرالدوله در دوران حکومت خود در مازندران انجام داد، تقاضای عفو از دولت برای رشیدالسلطان بود. او در تلگراف‌های مختلف به دولت، عین‌الدوله وزیر داخله و میرزا ابراهیم خان وکیل مازندران، از آن‌ها تقاضا کرد تا تکلیف رشیدالسلطان را معلوم نمایند؛ و با کوشش‌هایی که انجام داد، اولیای دولت او را مورد عفو قرار دادند (همان: ۱۳۰-۱۲۰). ظهیرالدوله نسبت به انتصاب و عمل‌کرد ظفرالسلطنه حاکم استرآباد، نارضایتی کامل داشت و معتقد بود: «تمام اقداماتی را که در جهت اصلاح امور مازندران انجام داده است، با انتخاب ظفرالسلطنه در استرآباد، از بین خواهد رفت» (همان: ۱۳۴).

با توجه به اینکه ظهیرالدوله بیش‌تر از چهارماه و ده روز (دوره سوم) در مازندران حکومت نکرده بود، اما با اقدامات مؤثر خود توانست در این مدت امنیت راه‌ها، باز بودن راه آذوقه به تهران، آرام کردن سران منطقه و اصلاح امور مالیاتی و نظامی را به خوبی انجام دهد.

استعفای ظهیرالدوله از حکومت مازندران، نشان از آن داشت که خواسته‌های او چندان مورد توجه دولت نبوده است. ظهیرالدوله به میرزا ابراهیم خان چنین عنوان کرد که «با اختیارات تامه قبول خدمت مازندران را کرده و توانسته در این مدت امنیت راه‌ها، باز بودن راه آذوقه به تهران و آرام کردن سران منطقه را با موفقیت انجام دهد». ولی از جواب بعضی تلگراف‌ها، معلوم است که دارای اختیار تامه نیست که هیچ، بعضی از عرایض او هم قبول نمی‌شود، لذا تقاضای استعفا نمود (همان: ۱۶۲).

پس از اعلام استعفای ظهیرالدوله، شیخ کبیر ساروی و دیگر علمای مازندران به وکلای مجلس تلگراف نمودند، و ضمن تمجید از اقدامات ظهیرالدوله در مازندران، از انتصاب ظفرالسلطنه به حکومت استرآباد اظهار نارضایتی کردند و تأیید نمودند که این اقدام باعث استعفای ظهیرالدوله و سلب اطمینان مردم می‌شود (همان: ۱۶۳).

ظهیرالدوله نسبت به عمل‌کرد سران منطقه رنجیده خاطر شد و به عین‌الدوله چنین تلگراف کرد:

«کمال شرمندگی حاصل است از آنکه آنچه برای چند نفر متمرّد از اولیای دولت قوی شوکت استدعا شده مرحمت شد، ولی قدر ندانستند. پس از چند مجلس مذاکره آخر امر

گفتند که دولت قوی شوکت امان‌نامه رحمت فرماید، مطمئن شده می‌رویم به منزل‌های خودمان ... به همان‌طور که خودشان خواسته بودند تلگراف تأمین از طرف اولیای دولت ابد مدت مرحمت و شرف صدور یافت. تمام اهالی متشکر شد جز جنابان امیرمکرم و امیرتومان و سه چهار نفر از آقایان بارفروش که جداً گفتند امنیت نخواهیم داشت، مگر آنکه خود شخصاً امیر تومان را بدون استیذان از مرکز رئیس قشون و فلان را رئیس عدلیه و فلان را رئیس نظمیه قرار بدهی» (همان: ۱۹۹-۱۹۸).

وی تأکید می‌کند که گویندگان اصلی این صحبت‌ها فقط امیرمکرم، اسماعیل‌خان سوادکوهی (امیرتومان) و دو سه نفر از علمای بارفروش هستند. ظهیرالدوله، خواسته آن‌ها را نپذیرفت و از بارفروش (بابل) به مشهد سر (بابلسر) رفت و از عین‌الدوله تقاضا کرد او را احضار کند. تلاش‌های ظهیرالدوله در مازندران، نتیجه نهایی نداشت، چرا که نتوانست از پس امرا و سرکردگان محلی برآید. ظهیرالدوله در ۹ بهمن ۱۳۲۹ ه.ق/۱۲۸۹ ش به اشجع‌الملک، نایب‌الحکومه ساری اطلاع داد که از حکومت مازندران استعفا داده است و به مشهدسر (بابلسر) می‌رود و آن‌گاه عازم تهران خواهد بود (همان: ۱۰۹).

اوضاع مازندران بار دیگر متشنج شد؛ میان تعدادی از رؤسای مازندران، از جمله بین سالار مکرم کلبادی (سردار جلیل) و بعضی از خوانین کلباد و مازندران با اسماعیل‌خان و امیر مکرم درگیری به وجود آمد. اسماعیل‌خان سوادکوهی با سی‌چهل نفر سوار وارد ساری شد و در عمارت ناصریه منزل کرد. سالار مکرم، مقتدرالسلطان، اسماعیل‌خان سرتیپ حسن‌خان اعتماد نظام قبل از ورود اسماعیل‌خان از شهر خارج شدند و در نارنج باغ برای مقابله با اسماعیل‌خان سوادکوهی جمع شدند. اهالی ساری با سالار مکرم (سردار جلیل) همراه شدند (همان: ۲۲۱ و ۲۲۸؛ آرشیو در اسناد وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۲۹ ه.ق، سند ش ۱۸-۱-۵۱). اعیان اشرف (بهشهر)، از جمله سالارمکرم کلبادی، به ظهیرالدوله اطلاع دادند که تشکیل اردوی نارنج باغ برای این است که اولیای دولت مسبوق باشند آن‌ها دست از وظیفه خدمت‌گزاری برنداشته‌اند، و تأکید کردند که از ساری خبر دادند که اسماعیل‌خان باوند با افراد خویش به سمت سورک، که یک فرسخی اردوی نارنج باغ است، حرکت نموده است (همان: ۲۳۸).

سرانجام، در نارنج باغ جنگ شد. تعدادی از دو طرف کشته شدند. امیر مکرم لاریجانی نیروی کمکی برای اسماعیل خان سوادکوهی فرستاد. سپهدار تنکابنی، رئیس‌الوزراء، تلگراف سختی به ظفرالسلطنه حکم‌ران استرآباد نمود که به سبب اغتشاشات مازندران لازم است فوراً با دویست سوار به مازندران برود و امور آن‌جا را منظم نماید (مقصودلو، همان: ۲۵۲؛ آرشیو در اسناد وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۲۹ ه.ق، سند ش ۲۱-۱-۵۱)

اسماعیل خان سوادکوهی خواسته‌هایی را مطرح کرد؛ از جمله آنکه ریاست سوارهای زاغمرز به عهده عسکرخان عظام‌الملک باشد و ریاست قشون مازندران به خود او واگذار گردد. هم‌چنین، مبلغ هزار تومان از بابت لشکرکشی و خسارت اردو از سالار مکرم کلبادی بگیرد. ظفرالسلطنه با خواسته‌های اسماعیل خان سوادکوهی موافقت کرد و صلح برقرار شد؛ بدین‌گونه، اسماعیل خان (امیر مؤید سوادکوهی) پس از پیروزی بر سالارمکرم (سردار جلیل) به ساری برگشت (محمد ترکمان، همان: ۳۹).

سالار مکرم (سردار جلیل) به کلباد رفت و از آن‌جا به تهران فرار کرد. طی تلگرافی از تهران، حکومت مازندران به ظفرالسلطنه داده شد (مقصودلو، همان: ۲۵۷-۲۵۴). پس مدتی اسماعیل خان سوادکوهی و امیر مکرم در بارفروش (بابل) ساکن شدند و ظفرالسلطنه در اواسط جمادی الثانی به سوی تهران حرکت کرد. در ۲۸ اسفند ۱۳۲۹ ه.ق/۱۲۸۹ ش از وزارت داخله به ظهیرالدوله تلگراف شد که استعفای او پذیرفته شده است.

۴. مازندران و استبداد صغیر

محمدعلی شاه در دوران سلطنت خود همواره با مجلس و مشروطه مشکل داشت، چرا که نمی‌توانست محدود شدن قدرت خود را بپذیرد (مجد الاسلام کرمانی، ۱۳۵۱: ۲۰-۱۷).

محمدعلی شاه با امضاء نکردن متمم قانون اساسی، دعوت نکردن برخی از نمایندگان مجلس در مراسم سال‌گرد تاج‌گذاری و دعوت کردن از امین‌السلطان (ضد مشروطه) برای پست‌صدارت، مخالفت علنی خود را با مجلس و مشروطه نشان داد (ادوارد براون، ۱۳۸۰: ۱۵۰-۱۴۰؛ احمد کسروی، ۱۳۸۴: ۵۹۴-۵۹۱). زمانی که مجلس و محمدعلی شاه نتوانستند به تفاهم برسند، مجلس شورای ملی علناً به انقلابیان پیوست و در جلسه ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۶ ه.ق/ ۱ تیر ۱۲۸۷ ش، ممتازالدوله رئیس مجلس در نطقی اعلام کرد، چنانچه شاه ظرف

۲۴ ساعت تصمیم خود را تغییر ندهد، اقدامات شدیدی به عمل خواهد آمد. شاه واکنش نشان داد و به لیاخوف روسی دستور به توپ بستن مجلس را داد (یحیی دولت آبادی، ۱۳۶۲: ۲۳۱-۲۳۰). محمدعلی شاه فرمانی صادر کرد و طی آن از همه رعایای صدیق خود دعوت کرد، بدون هیچ ترسی به سرکارهای خود باز گردند (عین السلطنه، ۱۳۷۴: ۲۱۴۰-۲۱۱۵؛ بشیری، ۱۳۶۶: ۱۱۰-۱۰۲).

مقارن به توپ بسته شدن مجلس، درگیری و نزاع میان انجمن حقیقت (مشروطه خواه) و انجمن اسلامی (مشروع خواه) در مازندران شدت گرفت، به طوری که پس از غلبه محمدعلی شاه بر مشروطه و مجلس، مشروع خواهان شروع به انتقام جویی از مشروطه خواهان نمودند و تمام فعالیت انجمن و مدارس مشروطه خواه را در سطح مازندران تعطیل کردند. اختلاف بین دو انجمن مذکور از آنجا آغاز گردید که به دنبال دستگیری فردی مظنون به چند فقره قتل که سهواً انجام گرفته بود، انجمن حقیقت بدون مقدمه وارد معرکه شد و از حاکم وقت تقاضای قصاص قاتل را نمود. این در حالی بود که شهر ساری هم عدالت خانه داشت و هم حاکم قانونی؛ در این صورت، هیچ نیازی به دخالت هیچ گروهی در این ماجرا نبود. انجمن اسلامی، دخالت انجمن حقیقت را در ماجرای اخیر، خودسرانه و خلاف قانون توصیف می کرد. انجمن حقیقت نیز در کار خود پافشاری نشان می داد. حرکت نسنجیده انجمن حقیقت، موجب شد که گروه استبداد طلب (مشروع خواه) صفوف خود را در مقابل مشروطه خواهان فشرده تر کند و پس از به توپ بستن مجلس، فعالیت انجمن مشروطه خواهان را غیرقانونی اعلام و مبادرت به دستگیری اعضای آن نماید. انجمن های مشروطه خواه از ترس جان خود، هر یک در گوشه ای پنهان شدند. کلیه ادارات، به خصوص تلگراف خانه، به دست مأموران حکومت افتاد (میرزا سراج الدین، ۱۳۶۹: ۳۵۴-۳۵۰؛ ظهیرالدوله، ۱۳۵۷: ۳۸۳).

میرزا علی خان (سالار فاتح) به دستور شاهزاده حبیب الله میرزا، رئیس تلگراف خانه ساری، دستگیر و روانه زندان شد. خبر دستگیری سالار فاتح از طریق لطفعلی خان سردار جلیل (کلبادی) به اطلاع میرزا حسین خان کلارستاقی (رودگر)، منشی باشی وزارت داخله و تلگراف خانه ممالک محروسه رسید. میرزا حسین خان برای آزادی میرزا علی سالار فاتح

تلاش زیادی کرد؛ حتی به محمد ولی خان تنکابنی متوسل شد؛ ولی نتیجه‌ای نگرفت (رودگر کیادار، همان: ۱۸۲-۱۸۱، به نقل از میرزا حسین خان کلارستاقی (رودگر) منشی باشی وزارت داخله و تلگراف‌خانه ممالک محروسه).

با قدرت گرفتن مشروعه خواهان، شرایط برای تکفیر انجمن‌های مشروطه‌خواه در مازندران فراهم گردید. علی دیوسالار در این باره می‌نویسد: «از تکفیر ملاهای انجمن اسلامی، اعضای انجمن حقیقت رو به کاستی نهاده، مشروطه خواهان ساری [مازندران] ضعیف شدند. هر سری پی سودایی رفت، اعضای انجمن به کلی متفرق شدند. بلوای عمومی در ساری طلوع نمود، اعضای انجمن اسلامی بدواً به مکتب خانه ریخته آن‌جا را غارت کردند و اطفال را به ضرب چوب و سیلی روانه منزل پدرهای‌شان نمودند. از معلمین هرکسی توانست به سمتی فرار کرد، تابلوی مدرسه را با آیات قرآن که روی آن نقش شده بود در سبزه میدان [استان داری فعلی] سوختند. خیابان و گل‌کاری باغ را خراب و چراغ‌ها را [شکستند]» (دیوسالار، همان: ۳۲-۳۰).

در بارفروش (بابل) ملا محمد جان علامه و معین التجار، از مؤسسان مدارس مشروطه خواه، توسط مستبدان محلی، حاجی کسروی و حسین لطیفی و علیقلی گومیچ و حسین نامی، دست‌گیر و کشته شدند. بدین ترتیب، با آغاز استبداد صغیر، مشروطه خواهی در مازندران افول کرد، حاکم مازندران امیر اصلان خان نظام السلطان نوری برکنار گردید. در تاریخ ۲۶ ذی‌حجه ۱۳۲۶ ه. ق/ ۲۸ دی ماه ۱۲۸۷ ش، محمدعلی شاه فرمان حکومت مازندران را برای لطف‌الله‌خان صدق‌السلطنه صادر کرد. جالب اینکه وقتی مجلس فرمایشی شاه، طی نامه‌ای، حکومت صدق‌السلطنه را به دلیل آنکه به تصویب مجلس نرسیده بود، غیرقانونی اعلام کرد، شاه با این خبر برآشفته گردید و چنین اشاره کرد که «به حضرات چه مربوط است، تکلیف این مجلس غیر از این است» (عزیزالسلطان، ۱۳۷۶: ۱۴۳۲).

شیخ فضل‌الله نوری در این اوضاع و احوال میدان دار شریعت شد و محمدعلی شاه حداکثر سوء استفاده را از احساسات دینی شیخ فضل‌الله نوری نمود. شاه با تبلیغات گسترده از سراسر کشور با کمک برخی از روحانیان، فتوای حرام بودن مشروطه را گرفت، که در رأس آن فتاوی، سخنان تند و شدید‌ال‌لحن شیخ فضل‌الله نوری بود که ریختن خون پیروان

مشروطه را مباح می‌دانست. او در مشروطه، همهٔ اساس دین اسلام را بریاد رفته می‌دید و ترجیح می‌داد که سلطنت مستبد محمدعلی شاه هم‌چنان پابرجا بماند. برخی از روحانیان و علما، فروپاشی حکومت استبدادی و تبدیل شدن آن را به حکومت مشروطه، گامی به جلو می‌دانستند. این دو تفکر که در قالب دو جناح علیه یکدیگر شدند، نه بی‌دین بودند و نه وطن فروش. این دوگانگی کار را برای پیروان آن دو جناح بسیار سخت می‌نمود و در عوض بیش‌ترین سوء استفاده را سلطنت‌طلبان، به خصوص خوانین و شاهزادگان به نفع خود به عمل آوردند.

در متن تلگراف خوانین، غلامان خانه‌زاد، صاحب‌منصبان، سواران ترک و کرد مازندران به محمدعلی شاه در رمضان ۱۳۲۶ ه.ق/ مهر ۱۲۸۷ ش، شادمانی آنان را در پیروزی استبداد علیه مشروطه کاملاً می‌توان مشاهده کرد: «به خاک پای مهر اعتلای مبارک اعلی حضرت قدر قدرت اقدس شهریاری روحنا فداه، غلام خانه زادن، صاحب‌منصبان و سوار کرد و ترک چهارصد نفر و قریب پنج هزار خانوار ایل می‌باشیم. از وقتی که اوضاع و اساس مجلس شورایی و غوغا طلبان پیشنهاد کرده اسباب اغتشاش شدند، دچار همه قسم زحمت و مشکلات و اذیت گردیده، حکم مرده متحرک داشتیم. از آنجایی که چندی است پرورده نعمت‌های گوناگون دولت علیه هستیم، گوشت و پوست و خون ما از دولت است، بروز آن اغتشاشات مصیبت بسیار بزرگی به خانه‌زادان بود. چاره متصور نمی‌شود، از روزی که غلبه دولت بر آن‌ها و رفع اشرار و اشخاص فاسدالعقیده خبر رسید، روحی تازه به اجساد آحاد و افراد هر یک از چاکران و... دمیده شده، کمال تشکر و بشاشیت را داریم، در اجرا و اطاعت هرگونه فرمایشات و ادای مقدسه مطاعه ملوکانه روحنا فداه جاناً و مالاً حاضر و سرمویی غفلت و خودداری نداریم. محمدخان، اشرف‌خان، حسن‌خان، علی اکبر خان، اسدالله خان، اسماعیل خان» (مهدی ملکزاده: ۹۱۲-۹۱۱).

وقتی اندیشه ضد مشروطه بودن شیخ فضل الله نوری با منافع محمدعلی شاه هم‌آهنگ گردید، نوبت به روحانیان رسیده بود که تا به آن زمان سکوت اختیار کرده بودند، یا جرئت مخالفت با مشروطیت را نداشتند و یا اینکه با افکار شیخ فضل الله نوری موافق بودند. شیخ کبیر بارفروش طی تلگرافی به محمدعلی شاه، در شعبان و رمضان ۱۳۲۶ ه.ق/ شهریور و

مهر ۱۲۸۷ ش، از اقدامات شاه تشکر نمود و پاسخ ندادن به ندای شاه را بر حسب ظاهر و تقیه عنوان کرد (همان: ۹۱۲).

از طرفی، علما و مراجع بزرگ نجف در ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۲۶ ه.ق / ۱۲۸۷ ش، علیه عمل کرد محمدعلی شاه پاسخ دادند: «همت در دفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان از اعظم محرّمات و بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه است و سرمویی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت صلواتا . . . و سلامه علیه است . . . الاحقر عبدالله مازندرانی، الاحقر الجانی محمد کاظم خراسانی، الاحقر نجل حاج میرزا خلیل» (قائم مقامی، ۱۳۴۸: ۸۹-۸۶؛ سازمان اسناد ملی ایران، ۱۶۸۲/۲۹۳۰۰۱۶۶۴ ظ ۲ ن آ/ سند ش ۱۰۷؛ آرشیو در اسناد وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۲۷ ه.ق، سند ش ۵۴-۸-۱۴).

یک ماه قبل از فتوای مراجع نجف، شیخ فضل الله نوری تلگرافی برای مازندران به نام سیدصادق‌نیاکی (از علمای ساری) فرستاد و در آن، قوانین جعلی مشروطه را برگرفته از اروپا و عاملی برای فاسدالعقیده شدن مردم و تضعیف دین اسلام به شمار آورد و هم‌چنین معتقد بود که با توجهات امام عصر (عج) و اقدامات ملوکانه [شاه]، دفع شر انجام پذیرفت. او در ادامه مطالبش چنین عنوان کرد که «منحرفین باز درصدد تشکیل مجلس هستند. خوب است به ساحت همایونی تلگراف مخابره فرمایند که مشروطه امتحان خود را داده، صلاح دولت و ملت نیست که محتاج به آن قوانین بوده باشیم. . .» (همان‌جا).

این بار در دوره استبداد صغیر، جواب اکثر علما و روحانیان مازندران به شیخ فضل‌الله نوری مثبت بود، طلاب و روحانیان مازندران برای آنکه تکلیف خود را با مشروطه معلوم کنند، متن سؤالی را آماده کردند و از علمای بنام مازندران به شرح زیر درخواست پاسخ گویی نمودند:

«از جمله وقایع بزرگ مستحدثه که تکلیف حتمی، معاشرت مسلمین رجوع به شما سلسله مجتهدین عظام و نواب عام امام علیه‌السلام است، واقعه مشروطه است که موضوع و نتایج و آثار آن را در همه نقاط این مملکت دیدید و شنیدید. اصول عمده مشروطیت که در تمام

ممالک خارجه از باب ملل متفرقه مؤسس داشته‌اند، حریت و مساوات است و در آن ممالک که کتاب آسمانی و قانون روحانی ندارند، برای تنظیم معاش خود قوانین مشروطیت معمول و مخترع داشته‌اند، آیا در ممالک اسلامی، خاصه اثنی‌عشری تکلیف اهل ایمان و مساعدت با آن اساس، عدم همراهی با آن چیست؟ مستدعی است حکم‌الله واقع را مرقوم و به خاتم شریف مختوم فرماید. جمعی از طلاب و روحانیان مازندران، رمضان ۱۳۲۶ه.ق/مهر ۱۲۸۷ش... «ملکزاده، همان: ۹۲۷».

شیخ سلمان سیف الاسلام مازندرانی در پاسخ به پرسش طلاب و روحانیان می‌گوید:
 «جواب از این سؤال به طور اجمال به دو منوال عرضه می‌دارد: اولاً این اساس مستحدثه در این دو سال که جزو تاریخ عالم در ایران شد ماحصلی نداشت جز احراق دماء مسلمین و نهب اموال و هتک عرض و شرف و نوامیس و تضییع حدود و تقویت حقوق حرمت و قبح آن با لذات ثابت و محتاج به حد وسط نخواهد بود. ثانیاً مشروطیت که در دول ملل اروپاست محققاً عبارت است از مساوات در حقوق و جمیع احکام و حرمت نفوس از قیودات مذهبیہ بتمام، پس موضوعاً منافی با ملت اسلامیہ است، زیرا مبنای مذهب حنیف جعفری(س) بر تفاوت ظاهرین مسلم و کافر در بسیاری از احکام از قبیل ارث و دیات و حدود و جنایات و غیر عامه جمع با معنی مشروطیت مصطلحه غیر ممکن است، چنانچه فرض شود موافقت با تمام احکام اسلامیت قبول مشروطیت نزد دول مشروطه نخواهد شد و در محذور اشد خواهیم واقع شد. به علاوه که از روی تحقیق معلوم و واضح و ثابت شد که مؤسسین این امر در هر بلدی از بلدان ایران جماعت بی بهره از دین و طایفه ضاله بودند که فقط این عنوان را وسیله پیشرفت مقاصد ضلالت و نشر کفر و اضمحلال شریعت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله قرار داده بودند. والسلام علی من التبع الهدی و نهی النفس عن الهوی و الحمد لله رب العالمین، حرره الجانی سلمان المازندرانی، رمضان ۱۳۲۶ه.ق/ ۱۲۸۷ش» (همان: ۸۸۴).

به تبع آن، از طرف برخی علمای مازندران در ضدیت با مشروطه فتوی صادر شد. شیخ محمدحسین کبیر مازندرانی اطاعت از قانون اسلام را که منطبق با مذهب جعفری باشد، تأیید می‌نمود و اطاعت از هر قانون دیگری را گم‌راهی می‌دانست (همان، ۸۸۴).

شیخ ابوالقاسم مدرس مازندرانی درباره مشروطه می‌گفت: «این کلمه مشروطه که عمل به آن در این مدت دو سال فساد آن ثابت شد و اعمال و رفتار مشروطه طلبان را هم که خودم دیدم، ادامه‌اش جنگ با امام زمان (عج) است، نابودی این اساس واجب است» (همان‌جا). شیخ جعفر بارفروش سخنان سیف‌الاسلام را تأیید می‌کرد: «هرچه سیف‌الاسلام فرمودند، باقی تکرار و زیاده است» (همان: ۸۸۵)؛ و شیخ محمد، اساس مشروطه را با قواعد اسلام در تضاد می‌دید (همان‌جا).

مخالفت علمای مازنדרان با مشروطیت بر تجار و کسبه مازندرانی تأثیر گذاشت، به طوری که طی تلگرافی به شاه و شیخ فضل‌الله نوری، خود را رعایا و فرزند سلطنت خواندند (همان: ۹۰۰).^۱

۵. مازنדרان و چماق‌داران مشروطه‌خواه و مشروع‌خواه^۲

زمانی که محمدعلی شاه مخلوع در ۲۰ رجب ۱۳۲۹ ه.ق / ۲۵ تیر ۱۲۹۰ ش، به قصد بازپس‌گیری تاج و تخت از دست رفته خود از طریق استرآباد به مازنדרان وارد شد، دولت مشروطه یفرم‌خان و سردار محیی را مأمور دفع او کرد.^۳ علی دیوسالار (سالار فاتح) به امر یفرم خان - فرمانده اعزامی برای سرکوبی محمدعلی شاه - در رأس یک اردوی نظامی، که «اردوی برق» نام گرفت، از راه افجه به نور و کجور، سپس به بلده، محمودآباد، آمل و بارفروش حرکت کرد (دیوسالار، همان: ۱۲۵).

۱. از روحانیان سرشناس مازندرانی که در این دوره حکم به حرام بودن مشروطه دادند، شیخ محمد حسن کبیر مازندرانی (بارفروش)، شیخ محمدحسین مازندرانی، شیخ ابوالقاسم قدوسی مازندرانی، شیخ سلمان سیف‌الاسلام مازندرانی (بارفروش)، شیخ یوسف سریعتمدار ساروی، سیف‌الاسلام شیخ محمد سالکی (بارفروش)، شیخ جعفر بارفروش و غیره را می‌توان برشمرد.

۲. نام چماق‌داران برای مشروطه‌خواه و مشروع‌خواه به این دلیل بوده است که هر دو گروه برای رسیدن به اهداف خود در مازنדרان دست به خشونت زدند و مردمی که به امید رهایی از استبداد به مشروطه خواهان دل بسته بودند، عمل آن‌ها خلاف آن را دست‌کم در مازنדרان به اثبات رسانده است.

۳. به دلیل آنکه در نزدیکی بلده نور نیروهای سالار فاتح، قوای محمدعلی شاه مخلوع را با حرکتی خارق‌العاده تارومار کردند، به اردوی برق شهرت یافت. سردار محیی سمت فرماندهی کل این نیروها را داشت (اردوی نیروی برق، علی دیوسالار، ص ۱۲۵-۱۲۳).

نیروی اردوی برق، اگرچه به منظور دفع قوای محمدعلی شاه به منطقه مازندران اعزام شده بود، ولی به دلیل اقدامات ناشایستی که به بهانه انتقام جویی از مشروعه خواهان از این گروه سرزد، لکه ننگی در تاریخ مشروطه مازندران از خود به جا گذاشت. مردم مازندران که از رقابت‌های ناسالم بین اشراف و ملاکین و صاحب منصبان زر و زور به تنگ آمده بودند، با ورود نیروی مشروطه خواه، انتظار دفع شرارت و ایجاد امنیت و آسایش در شهرها و روستاهای مازندران را داشتند. اما نیروهای اردوی برق در نور، کجور و یوش دست به غارت منازل گشودند و خانه‌ها را آتش زدند و آشوب به پا کردند (همان: ۱۱۴).

سالار فاتح در ۱۷ رمضان ۱۳۲۹ه.ق / ۱۱ شهریور ۱۲۹۰ش، نیروهایش را به ساری روانه کرد. بیش‌ترین فعالیت تخریبی از سوی نیروهای اعزامی، در ساری صورت گرفت. آن‌ها با دستوری که از سالار فاتح دریافت داشتند، با هدف مشخص به ساری وارد و به سه دسته شدند: دسته‌ای به منزل شیخ غلامعلی مجتهد، روحانی سرشناس شهر رفتند، او را دست‌گیر کردند، سپس به قصد دست‌گیری فرزند او، شیخ محمدحسین، به خانه او رفتند، و خانه‌اش را غارت کردند، ولی او را نیافتند، پس دو فرزند وی را دست‌گیر نمودند (همان: ۱۲۱-۱۱۹).

دسته‌ای دیگر از سواران برق، شاهزاده حبیب الله میرزای حسامی (مشروطه خواه) را دست‌گیر کردند. دسته سوم به منزل علی اکبر خان یخکشی که از خوانین متمدن شهر بود، هجوم بردند؛ در حالی که علی اکبر خان یخکشی سن بالایی داشت و در بستر بیماری بود و امان‌نامه از «اردوی برق» گرفته بود، در بستر بیماری به دست آن‌ها کشته شد و خانه‌اش غارت گردید. شیخ غلامعلی مجتهد و حبیب الله میرزای حسامی در سبزه میدان (استان‌داری فعلی ساری) تیرباران گردیدند. سواران اردوی برق به خانه‌های مردم هجوم بردند و صدها بار اسب و قاطر از اموال مردم غارت کردند. در روستای زرین آباد (نزدیک ساری) خانه اشجع الملک توسط اردوی برق غارت شد. آن‌ها تلگراف‌خانه را به اختیار خود درآوردند تا هیچ خبری از قتل و غارت به تهران منخبره نشود (همان: ۱۲۹-۱۲۱).

در تاریخ هیجده ساله آذربایجان در این باره چنین می‌خوانیم: «شیخ غلام ملای بزرگ ساری به دستور سردار محیی به دار آویخته گردید» (کسروی، همان: ۱۸۷-۱۸۶). در صورتی که شیخ چند روز قبل از ورود سردار محیی تیرباران شد. سردار محیی وقتی از این حادثه

آگاهی یافت، مراتب را به تهران مخابره کرد و در صدد دل‌جویی از خانواده شیخ برآمد. سواران اردوی برق خانه سید صادق نیاکی مجتهد را غارت کردند و به ازای دریافت چهارده هزار تومان از شاه‌زاده‌های ساری، از کشتن فرزند علی اکبر خان دومهری یخکشی صرف نظر نمودند. با ورود سردار محیی به ساری، یکه تازی سالار فاتح فروکش کرد و تلگراف خانه آزاد شد. تهران از وقایع مازندران، به خصوص جنایت سالار در ساری، مطلع گردید. تلگرافی ملامت‌آمیز از تهران به ساری برای سالار فاتح رسید، مردم از رعب و وحشت بیرون آمدند. سالار فاتح و سواران برق با دست‌پرازی از اموال غارتی به تهران بازگشتند (دیوسالار، همان: ۱۳۵-۱۲۵؛ مهجوری، همان: ۲۷۰-۲۵۰).

هم‌زمان با شکست سردار محیی در گلوگاه (بهشهر) به‌دست نیروهای محمدعلی شاه مخلوع، مازندران از دست دولت مشروطه خارج گردید. مشروعه خواهان سلطنت طلب به تلافی شرارت سالار فاتح، نیروهای سردار محیی را در ساری خلع سلاح کردند. شاه مخلوع، حبیب‌الله خان اشجع‌الملک را حکمران مازندران کرد و ریاست قشون را به عسکرخان عبدالملکی عظام‌الملک سپرد (رضا زاده ملک، ۱۳۷۷: ۴۹۷؛ سازمان اسناد ملی ایران ۱۴۳۸/۲۹۳۰۰۱۴۳۸/محل در آرشیو ۶۱۴ ظ ب آ ۱/ سند ش ۴۵).

ساری گرفتار چماق‌داران مشروعه خواه شد، یکی از سر دسته‌های این چماق‌داران به نام محمد حاج عباس به همراهی شخصی به نام علی قلیچ، که از تغلیس به تهران برای نمایش معرکه‌گیری رفته بود، به امر محمدعلی شاه مخلوع بلای جان مشروطه خواهان گردیدند. آزادی خواهان، از ترس هجوم این چماق‌داران از ساری گریختند، عده‌ای هم پنهان شدند. محمد حاج عباس در شب ۱۳ محرم ۱۳۲۰ ه.ق/ ۱۲ دی ماه ۱۲۹۰ ش، به همراهی علی قلیچ، قربان جمال‌الدین کلاهی (نوکر اشجع‌الملک)، حسین قرقی و سید محسن آخورسری هجوم و تصفیه حساب‌های شخصی را آغاز کردند.

محمود ساعت‌ساز، میر صفرماه‌فروزی، شیخ تقی بروخیلی، آقاسید زمان، محمدعلی مشیرتجار، حاج محسن کشمیری و میرزا حبیب‌الله اصفهانی، از جمله مشروطه خواهانی بودند که در یک شب توسط این چماق‌داران به طرز وحشیانه‌ای کشته شدند (همان: ۵۵۹؛ عزیر السلطان، ۱۳۷۶: ۲۳۰۰-۱۸۷۰).

لطفعلی مجد الاطباء، کربلایی محمد قاسم بریمانی و میرزا عبدالباقی بریمانی خود را پنهان کردند و از اشجع الملک سورتیچی امان نامه گرفتند. در شهر چنان نا امنی حاکم شده بود که مردم تا صبح بیدار می ماندند. بعضی اشخاص به ناچار پرچم روسیه را بالای خانه خود برافراشتند تا از هجوم و غارت اوباش به سرکردگی محمدحاج عباس آسوده گردند. نکته در خور توجه آن است که وقتی کار این چماق داران به پایان رسید، اشجع الملک و عظام الملک دستور دست گیری آنها را صادر کردند و در ۲۱ صفر ۱۳۲۰ه.ق / ۱۲۹۰ ش همه را کشتند (همان: ۲۱۱۷؛ مهجوری، همان: ۲۸۰-۲۷۷).

نتیجه گیری

هم زمان با تحولات مشروطه، مازندران نیز از جنب و جوش مشروطه خواهی برخوردار شد. حضور نیروهای مذهبی و برخی روشن فکران سیاسی موجب شکل گیری انجمن و مدارس مشروطه خواهی در مازندران گردید. اما با روی کار آمدن محمد علی شاه، به دلیل مخالفتش با مشروطیت، در مازندران نیز سلطنت طلبان و خوانین دارای پایگاه ویژه ای شدند. در دوران استبداد صغیر نه تنها خوانین مازندران، بلکه برخی از روحانیون متنفذ مازندرانی نیز ضدیت خود را با مشروطه آشکار کردند و محمد علی شاه، اسماعیل خان سوادکوهی از خوانین متنفذ مازندران را به ریاست قشون مازندران منصوب کرد و تمام توان خود را برای سرکوبی مشروطه خواهان به کار گرفت. علمای مازندران یکباره علیه مشروطیت شدند، آنها مشروطیتی را که به برابری میان مسلمان و کافر، برابری میان عالم و جاهل تن دهد، حرام می دانستند. سرخوردگی و ناامیدی از آنچه بر مشروطیت در طی این دو سال گذشت، باعث شد تا آنها مجلس و مشروطه را بدعت، عامل از بین رفتن بنیان اسلام و تضعیف شریعت محمدی بدانند و حکم به حرام بودن آن بدهند.

با فتح تهران موازنه قدرت در مازندران به هم خورد و کسانی هم چون اسماعیل خان سوادکوهی، لطفعلی خان کلبادی (سردار جلیل) و امیرمکرم لاریجانی، که از شاه مخلوع حمایت کرده بودند، در موضع ضعف قرار گرفتند. واکنش این شرایط، اتحاد بین سرکردگان ناراضی منطقه با هم بر ضد دولت مرکزی بود. این اتحاد که موجب اخراج حاکم مازندران و اعزام قشون دولتی به آنجا شد، نشانگر این واقعیت بود که افرادی هم چون رشید سلطان،

اسماعیل خان سوادکوهی و امیرمکرم، سرسازش با دولت مرکزی نداشتند و به فکر اعاده شرایط دوران سلطنت محمد علی شاه بودند، تا ارکان قدرت در منطقه به آن‌ها باز گردد.

ظهیرالدوله، که برای سازش بین دولت و سران مازندران رفته بود، نتوانست از پس امرای محلی برآید. در نتیجه، استعفای خود را به دولت مرکزی اعلام نمود. تلاش شیخ کبیر ساروی و شریف‌العلماء در ممانعت از استعفای وی از حکمرانی مازندران نتیجه‌ای نداشت، چراکه ظهیرالدوله از عمل کرد سران منطقه رنجیده خاطر شده بود. درگیری‌های بین امیر مؤید سوادکوهی و لطفعلی خان کلبادی نیز مزید بر علت شد تا اوضاع عمومی مازندران نا آرام بماند. نمایندگان مازندران به دلیل اختلاف برسر مرکزیت انجمن ایالتی و ولایتی مبنی بر اینکه در ساری یا بارفروش (بابل) باشد، نتوانستند به اوضاع به‌هم ریخته مازندران سروسامانی دهند.

با توجه به اوضاع متشنج منطقه به دلیل درگیری امرای محلی با هم و با دولت مرکزی، مازندران مکان مناسبی برای اقدامات ضد دولت مرکزی قلم‌داد می‌شد. به همین دلیل، محمدعلی شاه مخلوع، علاوه بر اطمینانی که از حمایت ترکمن‌ها داشت، راه مازندران و استرآباد (گرگان) را برای کسب تاج و تخت بر باد رفته خود مناسب دید. از طرفی، تهاجم روس‌ها در مناطق شمالی کشور و روابط حسنه‌ای که بین خوانین مازندران با دولت روس به‌وجود آمده بود زمینه را برای یاغی‌گری و گردن‌کشی آنان فراهم نمود؛ اما مقاومت مردم مازندران در برابر هجوم روس‌ها بیش از پیش تشدید شده بود، چنان‌که وقتی متوجه حمایت روس‌ها از محمدعلی شاه مخلوع شدند، از خرید کالاهای روسی خودداری کردند و در بسیاری از مواقع به عنوان اعتراض نسبت به حضور روس‌ها، مغازه‌ها را بستند. ورود محمدعلی شاه مخلوع بار دیگر امید سران منطقه را برای دستیابی به قدرت زنده کرد، مشروعه‌خواهان و سلطنت‌طلبان مازندران جان تازه‌ای گرفتند و در صدد انتقام از مشروطه‌طلبان برآمدند و دست به کشتار و اعدام برخی از مردم بی‌گناه مازندران زدند.

با شکست محمدعلی شاه، امید بسیاری از خوانین به یأس مبدل شد. رشیدالسلطان از دولت مشروطه درخواست امان‌نامه کرد و اسماعیل خان سوادکوهی نیز که تا این زمان یاغی دولت محسوب می‌شد، به یکباره با دولت سرسازش پیدا کرد. روس‌ها نیز با اولتیماتوم به

ایران موجب تعطیلی مجلس دوم و افزایش نیروهای خود در مناطق شمالی، از جمله مازندران شدند.

در پایان، باید اشاره کرد که اگر بین سران مازندران اتحاد و هم‌دلی به‌وجود می‌آمد و درک درستی از مفهوم مشروطیت برای آنان حاصل می‌شد، شاید بسیاری از مشکلات منطقه مرتفع می‌گردید، اما این چنین نشد و مازندران همچنان مسیر نا آرامی را طی می‌کرد.

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. افشار، ایرج. ۱۳۶۷، *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، تهران، زرین.
۲. _____، ۱۳۸۴، *ظهیرالدوله در حکومت مازندران*، تهران، قطره.
۳. براون، ادوارد. ۱۳۸۰، *انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه مه‌ری قزوینی، تهران، گلشهر.
۴. ترکمان، محمد. ۱۳۸۷، *اسناد امیر مؤید سوادکوهی*، تهران، نشر نی.
۵. تفرشی حسینی، سید احمد. ۱۳۵۱، *روزنامه اخبار مشروطیت*، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
۶. دولت آبادی، یحیی. ۱۳۶۲، *حیات یحیی*، تهران، فردوسی و عطار.
۷. دولت آبادی، سیدعلی محمد. ۱۳۶۲، *خاطرات سید علی محمد دولت آبادی*، تهران، فردوس.
۸. دیوسالار، علی. بی تا، *فتح تهران و اردوی برق*، بی‌نا.
۹. رضا زاده ملک، رحیم. ۱۳۷۷، *انقلاب مشروطه ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس*، تهران، مازیار.
۱۰. رودگر کیادار، ایرج. ۱۳۲۴، *محال ثلاث (تنکابن) کلارستاق (کجور) در جنبش مشروطیت*، تهران، کیانا.
۱۱. صفایی، ابراهیم. ۱۳۶۴، *رهبران مشروطه*، تهران، جاویدان.
۱۲. ظهیرالدوله، علی خان. ۱۳۵۷، *خاطرات و اسناد*، به کوشش ایرج افشار، تهران، زرین.
۱۳. عزیزالسلطان، غلام علی خان. ۱۳۷۶، *روزنامه خاطرات ملیجک ثانی*، به کوشش محسن میرزایی، تهران، زریاب.
۱۴. عین السلطنه. ۱۳۷۴، *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، به کوشش سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر.

۱۵. کرمانی، ناظم الاسلام. ۱۳۶۲، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه و نوین.
۱۶. کسروی، احمد، ۱۳۸۴، *تاریخ هیجده ساله آذربایجان و بازمانده تاریخ مشروطه ایران*، تهران، امیرکبیر.
۱۷. _____، ۱۳۸۴، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، نگاه.
۱۸. کلانتری باغمیشه، میرزا ابراهیم خان. ۱۳۷۷، *روزنامه خاطرات شرف‌الدوله*، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، فکر روز.
۱۹. مجدالاسلام کرمانی، احمد. ۱۳۶۳، *تاریخ انحلال مجلس*، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
۲۰. محیط مافی، هاشم. ۱۳۶۳، *مقدمات مشروطیت*، به کوشش مجید تفرسی و جواد جان فدا، تهران، فردوسی.
۲۱. ملکزاده، مهدی، ۱۳۶۳، *تاریخ انقلاب مشروطیت در ایران*، تهران، علمی.
۲۲. منزوی، پروین. ۱۳۶۸، *کتاب نارنجی (اسناد وزارت امور خارجه روسیه تزاری)*، تهران، پرواز.
۲۳. مهجوری، اسماعیل. ۱۳۴۵، *تاریخ مازندران*، ساری، بی‌نا.
۲۴. میرزا سراج‌الدین، حاجی میرزا عبدالرئوف. ۱۳۶۹، *سفرنامه بخارا*، تهران، علم.

ب. روزنامه‌ها

۱. *روزنامه تربیت*، س ۹، ش ۴۰۸، ۱۰ جمادی الثانی ۱۳۲۴.
۲. _____، س ۹، ش ۴۱۱، ۱۶ رجب ۱۳۲۴.
۳. *حبل‌المتین*، س ۱، ش ۱۰۴، ۲۱ رجب ۱۳۲۷.
۴. _____، س ۱، ش ۸۳، ۲۶ جمادی الاخری ۱۳۲۵.
۵. _____، س ۲، ش ۳۱، ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۲۶.
۶. _____، س ۲، ش ۱۲۶، ۲۰ شعبان ۱۳۲۶.
۷. *صوراسرافیل*، ش ۱، ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۲۵.
۸. *روزنامه مجلس*، س ۲، ش ۷۹، ۲۱ صفر ۱۳۲۶.
۹. _____، س ۱، ش ۳۳، ۱۰ ذی‌الحجه ۱۳۲۴.
۱۰. _____، س ۴، ش ۱۰، ۱۰ رمضان ۱۳۲۸ ه.ق.

۱۱. _____، س ۴، ش ۱۷، ۲ شوال ۱۳۲۸، ه.ق.
۱۲. _____، س ۴، ش ۱۴، ۲۴ رمضان ۱۳۲۸ ه.ق.
۱۳. روزنامه ندای وطن، س ۲، ش ۲۰۵، جمادی الثانی ۱۳۲۵ ق.

ج. اسناد منتشر شده

۱. افشار، ایرج. ۱۳۶۷، *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، تهران، زرین.
۲. قائم مقامی، جهانگیر. ۱۳۴۸، *اسناد تاریخی وقایع مشروطه ایران*، تهران، طهوری.
۳. قاسمیان، حسین. ۱۳۶۶، *کتاب نارنجی (اسناد محرمانه وزارت خارجه روسیه تزاری درباره وقایع مشروطیت ایران)*، به کوشش احمد بشیری، تهران، پرواز.

د. اسناد منتشر نشده

الف) مرکز سازمان اسناد ملی

۱. سازمان اسناد ملی ایران، ۲۹۳۰۰۱۶۸۲ / محل در آرشیو ۴۶۴ ظ ۲ ن آ / سند ش ۱۰۷، ۱۳۲۸ ق.
۲. _____، ۲۹۳۰۰۱۸۶۶ / محل در آرشیو ۱۲۵ ظ ۳ ب آ ۱ / سند ش ۱۲۶، ۱۳۲۹ ق.
۳. _____، ۲۹۳۰۰۴۷۰۷ / محل در آرشیو ۷۲۴ غ ۴ ب الف ۱ / سند ش ۱۱۲، ۱۳۲۸ ق.
۴. _____، ۲۹۳۰۰۲۵۷۸ / محل در آرشیو ۷۱۰ ظ ۵ ب آ ۱ / سند ش ۳، ۱۳۲۹ ق.
۵. _____، ۲۹۳۰۰۱۴۳۸ / محل در آرشیو ۶۱۴ ظ ب آ ۱ / سند ش ۴۵، ۱۳۲۹ ق.

ب) آرشیو اسناد وزارت امور خارجه

۱. اسناد وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۲۷ ه.ق، سند ش ۵۴-۸-۱۴.
۲. _____، ۱۳۲۹ ه.ق، سند ش ۱۸-۱-۵۱.